

ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری

محمد سربخششی*

چکیده

در قلمرو معرفت‌شناسی، حقیقت داشتن و مطابقت با واقع را ملاک ارزش معرفت‌شناختی معرفی می‌کنند. گرچه دیدگاه‌های دیگری نیز در این باره مطرح‌اند، آنچه بین فیلسوفان مسلمان به منزله ملاک پذیرفته شده، همین است. دقت در این معنا نشان می‌دهد این ملاک را تنها درباره علوم حصولی می‌توان به کار گرفت. از سوی دیگر، علم در معرفت‌شناسی اسلامی به معنای عامی به کار می‌رود؛ به گونه‌ای که علم حضوری را نیز دربر می‌گیرد. پرسشی که پدید می‌آید این است: آیا علم حضوری نیز ارزش معرفت‌شناختی دارد، یا خیر؟ اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، چگونه می‌توان ملاک مزبور را بر علم حضوری تطبیق کرد؟ در این مقاله کوشیده‌ایم با ارائه معنایی جدید از ارزش معرفت‌شناختی، علم حضوری را نیز در دایره ارزش‌گذاری‌های معرفت‌شناختی وارد کنیم. بر پایه این معنا واقع‌نمایی به طور عام و خودنمایی به طور خاص، ملاک ارزش معرفت‌شناختی معرفی شده و علم حضوری به دلیل خودنما بودن، از نظر معرفتی ارزشمند تلقی شده است. بر پایه این معنا، لوازمی جدید برای ارزش معرفتی مطرح می‌شود که در متن مقاله بدانها می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: علم، علم حضوری، ارزش، ارزش معرفت‌شناختی، مطابقت، واقع‌نمایی، خودنمایی.

مقدمه

یکی از پرسش‌های مهم درباره علم حضوری، مربوط به ارزش معرفت‌شناختی آن است. علم حضوری، چنان‌که از نامش پیداست، علم است. بنابراین باید همانند هر علم دیگر، خاصیت واقع‌نمایی و دانش‌افزایی برای انسان داشته باشد. از سویی می‌دانیم که در علم حضوری خبری از صورت ذهنی و بالطبع خبری از حکایت نیست و در نتیجه خبری نیز از مطابقت یا عدم آن نخواهد بود. در بحث از ویژگی‌های علم حضوری گفته می‌شود صدق و کذب و خطاپذیری و خطاناپذیری و شک، هیچ‌کدام در علم حضوری راه ندارند. با این وضع، این پرسش مطرح می‌شود که ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری را چگونه باید معنا کرد؟ آیا اساساً سخن گفتن از ارزش معرفت‌شناختی در علم حضوری درست است یا موضوع ارزش در این قسم، اساساً سالبه به انتفای موضوع است؟ اگر این علم دارای ارزش معرفت‌شناختی است، معنای این ارزش چیست و چگونه می‌توان آن را به دست آورد؟ به عبارت دیگر، ملاک ارزش در چنین علمی چیست؟ در این مقاله، خواهیم کوشید تا به این پرسش و دیگر پرسش‌هایی که در این باره مطرح می‌شوند، پاسخ دهیم. نخست به سراغ ارزش می‌رویم و معنای لغوی آن را بررسی می‌کنیم تا بتوانیم آسان‌تر با اصطلاحات گوناگون مفهوم ارزش که در علوم مختلف رایج‌اند، ارتباط برقرار کنیم.

معنای ارزش

ارزش در لغت به طور کلی برای سنجش به کار می‌رود؛ یعنی در مفهوم ارزش، سنجیدن یک چیز نسبت به چیز دیگر نهفته است. همچنین مفهوم مطلوبیت در مفهوم ارزش مأخوذ است.^(۱) وقتی گفته می‌شود چیزی ارزشمند است، یعنی آن چیز دارای مطلوبیت است. برای نمونه در بحث‌های اقتصادی، پول ارزشمند تلقی می‌شود و هر آنچه موجب به دست آوردن پول شود، ارزشمند خواهد بود. ارزشمندی پول و هر آنچه موجب به

دست آمدن پول می‌شود، به معنای مطلوبیت اقتصادی آن است. اگر دقت کنیم خواهیم دید که در دیگر زمینه‌ها نیز، وقتی از مفهوم ارزش استفاده می‌شود، مقصود سخن گفتن درباره مطلوبیت آن چیز در زمینه ویژه آن است. برای نمونه وقتی گفته می‌شود فعلی ارزش اخلاقی دارد، مراد آن است که آن فعل از نظر اخلاقی مطلوب است؛ و یا وقتی گفته می‌شود فلان اثر هنری ارزش هنری دارد، منظور آن است که آن اثر از نظر هنری مطلوب شمرده می‌شود. اکنون با توجه به این موارد می‌توان مدعی شد که ارزش در معنای کلی‌اش به معنای مطلوبیت است، و چیزی ارزشمند است که دارای مطلوبیت باشد.^(۲)

چنان‌که از مثال ارزش اقتصادی پیداست، پول و آنچه موجب به دست آمدن پول می‌شود، ارزش یکسان ندارند. ارزش پول، ذاتی و غایی است و ارزش آنچه موجب به دست آمدن پول می‌شود، غیری و ابزاری است. روشن است که منظور ما از ارزش ذاتی پول، ارزش ذاتی اقتصادی است. می‌توان گفت در هر حوزه‌ای غایتی هست که ارزش و مطلوبیت ذاتی دارد و آنچه موجب به دست آمدن آن غایت شود، ارزش غیری و ابزاری خواهد داشت. ارزش اخلاقی نیز همین‌گونه است. ارزش و مطلوبیت افعال اخلاقی، غیری است و ارزش ذاتی مربوط به کمالی است که بر اثر انجام فعل اخلاقی برای انسان حاصل می‌شود. نکته دیگر آن است که ارزش در هر قلمروی متناسب با موضوع و هدف آن قلمرو تعریف می‌شود؛ برای نمونه در قلمرو اقتصاد، از آنجا که موضوع، ثروت و هدف، تولید آن است، پول ارزشمند دانسته می‌شود. نیز در قلمرو هنر موضوع، زیبایی و هدف، تولید زیبایی به معنای مطلق آن است؛ لذا ارزش نیز متناسب با آن تعریف می‌شود، و هر اثر زیبایی ارزشمند به شمار می‌آید. بنابراین وقتی موضوع معرفت‌شناسی، مطلق علم و معرفت است و هدف از آن، به دست آوردن شناختی درست درباره واقعیت است، باید توجه کنیم که ارزش را نیز متناسب با همین موضوع و هدف تعریف کنیم. اکنون هنگام بررسی این نکته است که در قلمرو معرفت چه چیزی ارزشمند و مطلوب دانسته می‌شود و آیا این مطلوبیت در علم حضوری نیز وجود دارد یا خیر؟

ارزش معرفت‌شناختی

در بحث‌های معرفت‌شناختی موضوع، معرفت و دغدغه و هدف اصلی، شناخت «شناخت درست» است. بنابراین می‌توان گفت هر ادراکی که به درستی موجب شناخت شود، ارزش معرفتی دارد. در این‌گونه بحث‌ها وقتی سخن از ارزش ادراک پیش می‌آید، از تعبیر «حقیقت» استفاده می‌شود؛ یعنی می‌گویند ادراکی حقیقت دارد که مثلاً فلان ویژگی را داشته باشد. منظور از جمله مزبور این است: ادراکی ارزش معرفت‌شناختی دارد که دارای حقیقت یا حقیقی باشد. ویژگی‌ای که برای حقیقی بودن یک ادراک و در نتیجه ارزشمندی آن بیان می‌شود، مطابقت با واقع است. البته دیدگاه‌هایی گوناگون در این‌باره مطرح شده است. آگوست کنت معتقد است حقیقت عبارت است از فکری که همه اذهان در یک زمان دربارهاش وفاق داشته باشند. ویلیام جیمز حقیقت را فکری می‌داند که تأثیری نیکو بر عمل داشته باشد.^(۳) با این‌همه، دیدگاه پذیرفته شده همان مطابقت با واقع است. چنان‌که مشهود است، شرط دانستن مطابقت با واقع به خاطر همان دغدغه اصلی، یعنی شناخت واقع است. بنابراین آنچه به گونه اصلی برای یک معرفت‌شناس مهم است، به دست آوردن معرفتی صحیح درباره واقع است؛ چه این معرفت با واسطه یک صورت ذهنی حاصل شود و چه بدون آن. این نکته نشان می‌دهد که ارزش معرفت‌شناختی، اختصاصی به علم حصولی، که با واسطه صورت ذهنی حاصل می‌شوند، ندارد و علم حضوری نیز، اگر معرفت به واقع ایجاد کند ارزشمند است. به این ترتیب توصیف حقیقت و ارزش معرفت‌شناختی به مطابقت با واقع، تنها به برخی از معرفت‌های ارزشمند ناظر است و اگر دقت کنیم درمی‌یابیم که ادراک موردنظر این توصیف، ادراک حصولی است. از این‌رو هنگام بحث درباره علم حضوری، که در آن خیری از صورت ذهنی نیست و بین علم و معلوم عینیت برقرار است، سخن گفتن از مطابقت با واقع وجهی نخواهد داشت. لذا باید کوشید ارزش در حوزه معرفت را به گونه‌ای معنا کرد که همه اقسام علم را دربرگیرد. در این مقاله خواهیم کوشید معنایی

عام‌تر برای ارزش معرفت‌شناختی ارائه دهیم؛ به گونه‌ای که همه اقسام علم، به ویژه علم حضوری را دربرگیرد. وقتی توجه کنیم که حقیقت علم اعم از حضوری و حصولی، و علم حصولی نیز اعم از تصور و تصدیق است و همه این اقسام، سرانجام به گونه‌ای ارزشمندند، این کوشش، منطقی و پذیرفتنی خواهد بود.

با توجه به مطالب پیش‌گفته چیزی ارزش معرفت‌شناختی خواهد داشت و از این حیث مطلوب خواهد بود که مهم‌ترین ویژگی علم، یعنی واقع‌نمایی و دانش‌افزایی را دارا باشد؛ زیرا آنچه در معرفت‌شناسی مطلوب است، افزوده شدن بر کمال دانایی انسان است. مآخذ در بحث ویژگی‌های علم می‌گوید که علم اساساً امری وجودی و نه سلبی است؛ بلکه دیدگاه وی مساوق دانستن علم با وجود است.^(۴) بنابراین با عالم شدن یک شخص باید در وی کمالی وجودی پدید آید و چون ویژگی دیگر علم، واقع‌نمایی آن است، با عالم شدن وی باید این کمال وجودی موجب افزایش دانش او شود. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه تفاوت وجود علم با وجودهای دیگر این است که موجب گونه‌ای روشنائی و خروج از ظلمت، و به اصطلاح شیخ اشراق موجب نوعی اشراق برای عالم می‌شود، بنابراین با تحقق علم باید چنین حالتی برای عالم پدید آید.^(۵) حال با توجه به این امور می‌گوییم ارزش معرفت‌شناختی هر علمی به این است که چنین ویژگی‌ای داشته باشد؛ یعنی موجب خروج نفس از تاریکی و جهل و به دست آوردن آگاهی از امور دیگر شود. روشن است که اقسام گوناگون علم و مراتب متفاوت آن، موجب تفاوت ارزش معرفت‌شناختی نیز خواهد شد. توضیح اینکه:

اولاً ویژگی یادشده اختصاصی به هیچ قسم ندارد و اقسام گوناگون علم دارای ارزش معرفت‌شناختی‌اند. بنابراین اختصاص ارزش معرفت‌شناختی به علم حصولی تصدیقی، بی‌وجه است. به عبارت صریح‌تر، تصورات خالی از تصدیق، حتی تصورات خیالی و وهمی نیز دارای ارزش معرفت‌شناختی‌اند. تنها باید توجه کرد که میزان ارزش آنها به میزان واقع‌نمایی و دانش‌افزایی آنهاست؛

ثانیاً چون علوم، دارای اقسام گوناگون است و هر قسمی یا برخی از اقسام نیز دارای مراتب شدید و ضعیف‌اند، میزان واقع‌نمایی و دانش‌افزایی آنها نیز متفاوت خواهد بود. برای نمونه ارزش معرفت‌شناختی تصورات، در حد حکایتی است که از محکی خود می‌کنند؛ و چون حکایتِ مفهوم ذاتی آن است،^(۶) این ارزش تابع هیچ نسبت و مختص هیچ قسمی نیست. حتی تصور وهمی که از روی او هام پدید آمده، به همان اندازه‌ای که از امری وهمی حکایت می‌کند، دارای ارزش معرفت‌شناختی است.^(۷)

البته ارزش قضایا از دو حیث درخور ارزیابی است:

۱. از آن حیث که همانند هر تصویری از یک محکی خاص حکایت می‌کنند و از این جهت ارزش معرفت‌شناختی‌شان تابع امری جز خود نیست؛
 ۲. از آن حیث که قضایا درباره‌ی ماورای خود داوری می‌کنند، که ممکن است در این داوری خطایی رخ دهد. پس از این حیث، ارزش آنها تابع واقع‌نمایی درست و نادرست است؛ یعنی اگر درباره‌ی واقعیت همان‌گونه که هست داوری کنند و به اصطلاح مطابق با واقع باشند ارزش معرفت‌شناختی از این حیث را نیز خواهند داشت؛ وگرنه بی‌ارزش تلقی خواهند شد. پس قضایا در صورتی که مطابق با واقع باشند، دارای ارزش معرفت‌شناختی دوچندان خواهند بود.
- آنچه گفتیم درباره‌ی مطلق ارزش معرفت‌شناختی و سپس ارزش معرفت‌شناختی علم حصولی و اقسام گوناگون آن بود. اکنون نوبت آن است که درباره‌ی ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری سخن بگوییم.

ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری

گفتیم که ارزش در هر حوزه‌ای به معنای مطلوبیت در آن حوزه است؛ و نیز گفتیم مطلوبیت در حوزه علم، مربوط به واقع‌نمایی و دانش‌افزایی آن است. همچنین توضیح دادیم که منظور از این دو امر آن است که کمالی وجودی برای عالم پدید آید که در سایه

آن، عالم از تاریکی به درآمده و گونه‌ای نورانیت و روشنایی برای آن حاصل شود. اکنون باید این امر را بر علم حضوری تطبیق دهیم. می‌دانیم که در علم حضوری، از آن جهت که حضوری است، خبری از حکایت و واقع‌نمایی نیست؛ چراکه در آن، خود واقع نزد عالم حاضر است. بنابراین به کار بردن واقع‌نمایی درباره علم حضوری، مناسب نیست؛ اما می‌توانیم واقع‌نمایی را به گونه‌ای عام‌تر معنا کنیم و آن را مختص نمایانند دیگری نسازیم. تفاوت اصلی علم حضوری و حصولی این است که علم حصولی علاوه بر آنکه مناط معلومیت خود برای عالم است، مناط معلومیت شیء دیگر نیز هست؛ اما علم حضوری، تنها مناط معلومیت و انکشاف خود برای عالم است. حال اگر واقع‌نمایی را مساوی با مناط معلومیت، آن هم به صورت کلی معنا کنیم، در آن صورت می‌توانیم بگوییم علم حضوری نیز واقع‌نماست؛ یعنی علم حضوری خود را به عالم می‌نمایاند. به عبارت دیگر، علم حضوری خودنماست. اگر در علم حصولی چیزی جز خود علم هم نمایانده می‌شود، در علم حضوری خود علم برای عالم نمایانده می‌شود و چه نمایی برتر از این؟ اصلاً اگر در علم حصولی هم نمایی وجود دارد، ناشی از نمایش خود علم برای عالم است. اگر صورت ذهنی که اساس علم حصولی است، خود را برای عالم نمی‌نمایاند، قادر نبود دیگری را نیز برای عالم بنمایاند. پس واقع‌نمایی، اختصاصی به علم حصولی ندارد و علم حضوری نیز دارای چنین ویژگی‌ای است؛ بلکه واقع‌نمایی، ذاتی علم حضوری است و اگر علم حصولی هم واقع‌نمایی دارد، به این دلیل است که در مرتبه پیش از آن، علمی حضوری است. به عبارت دقیق‌تر، نمایشگری و کاشفیت، ویژگی ذاتی علم است و هر آنچه از این سنخ باشد، چنین ویژگی‌ای را دارا خواهد بود. تنها تفاوتی که بین علم حضوری و حصولی، از این حیث، می‌توان قایل شد این است که در علم حصولی بین آنچه نمایانده می‌شود و آنچه می‌نمایاند، دوگانگی وجود دارد؛ اما در علم حضوری این دو یکی‌اند. به همین دلیل نیز خطا در آن راه ندارد و ارزش علم حضوری، مطلق است. اکنون که این مطلب روشن شد، می‌توان گفت که علم حضوری

نیز ارزش معرفت‌شناختی دارد؛ چراکه متناسب با حقیقت خود، واقع‌نماست و موجب دانش‌افزایی دارنده آن می‌شود.

نکته بعدی آن است که چون علم حضوری ذومراتب و دارای مراتب تشکیکی است، و نیز چون ملاک تحقق آن در اقسام گوناگون علم حضوری متفاوت است،^(۸) میزان واقع‌نمایی و به عبارت دقیق‌تر میزان خودنمایی آن تابع میزان شدت وجودی‌اش و نوع آن خواهد بود؛ یعنی علم حضوری هرچه شدیدتر باشد، خودنمایی بیشتری خواهد داشت و لذا بیشتر جالب توجه بوده، عالم، دل‌مشغولی بیشتری بدان خواهد داشت؛ برعکس هرچه ضعیف‌تر باشد، غفلت بیشتری از آن صورت خواهد گرفت؛ تا جایی که ممکن است به طور کلی مغفول بماند و عالم هیچ توجه آگاهانه‌ای بدان نداشته باشد. از سوی دیگر، در علم حضوری به ذات، این خودنمایی در اوج خود خواهد بود و دیگر اقسام، با آن تفاوت خواهند داشت.

از آنچه تاکنون گفته‌ایم نکته‌ای دیگر نیز روشن می‌شود. برای اینکه این نکته شفافیت بیشتری یابد، برخی مطالب گذشته را یادآوری می‌کنیم. گفتیم که علم حضوری حقیقتی جز وجود ندارد و مساوق با آن است. از طرفی علم بودن چنین وجودی، خارج از حقیقت آن نیست و چون حقیقت علم حضوری وجود است، پس علم بودنش نیز وجود است. به عبارت دیگر، علم حضوری از همان حیث که وجود است، علم نیز هست و این چیزی بیش از حقیقت تساوق نیست. دیگر آنکه انکشاف و واقع‌نمایی، و در مورد علم حضوری خودنمایی، ذاتی علم است. بنابراین علم حضوری همین که هست واقع‌نما و خودنماست؛ یعنی از همان حیث که وجود است، واقع‌نماست و از همان حیث که وجود است، خودنماست. نتیجه آنکه بررسی علم حضوری از حیث واقع‌نمایی و خودنمایی‌اش که حیثیتی معرفت‌شناختی است، با بررسی آن از حیث وجودش که حیثیتی هستی‌شناختی است، تفاوتی ندارد و به عبارت روشن‌تر هستی‌شناسی علم حضوری با معرفت‌شناسی آن، یکی است.

ملاک ارزش معرفت‌شناختی در علم حضوری

دانستیم که منظور از ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری، میزان خودنمایی آن است و علم حضوری هرچه خودنما‌تر باشد، ارزش معرفت‌شناختی بیشتری خواهد داشت. اکنون می‌خواهیم ملاکی برای این ارزش ارائه دهیم که نشان دهد کجا چنین ارزشی تحقق یافته و کجا تحقق نیافته است. اگر بپذیریم که علم مساوق با وجود و لذا ساری در آن است، باید تعبیر کنیم که شدت تحقق این ارزش، کجا بیشتر و کجا کمتر است. با توجه به آنکه علم حضوری و واقع‌نمایی (خودنمایی) آن با وحدت و اتحاد حاصل می‌شود و به عبارت دیگر، ملاک تحقق علم حضوری وحدت و اتحاد است، می‌توان گفت هرچه وحدت بیشتر، و موجود از کثرت دورتر باشد، خودنمایی آن نیز بیشتر و در نتیجه ارزش معرفت‌شناختی اش بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، از آنجا که ارزش معرفت‌شناختی در علم حضوری، مساوی با میزان خودنمایی است و ملاک تحقق خودنمایی، وحدت یا اتحاد است، پس هر کجا اتحاد یا وحدت قوی‌تر باشد، خودنمایی شدیدتر خواهد بود و لذا ارزش معرفت‌شناختی بیشتری نیز خواهد داشت. به این ترتیب علم حضوری خداوند سبحان به خود، با ارزش‌ترین علم حضوری خواهد بود؛ چراکه وحدت ذات حضرت حق، وحدت حقه حقیقه است^(۹) و شدیدترین مرتبه وحدت و حضور، در همان مرتبه تحقق دارد. پس از علم حضوری حضرت حق به خود، علم حضوری اش به موجودات دیگر، ارزش معرفت‌شناختی بیشتری خواهد داشت؛ چراکه ماسوی اللّه، بیش از آنکه نزد خود حاضر باشند، در نزد خداوند سبحان حاضرند و خداوند به سبب احاطه قیومی که بر کل هستی دارد، به آنها عالم است.^(۱۰)

مرتبه بعدی، از آن موجود مجرد است و هر مجردی که از مرتبه وجودی بالاتری برخوردار باشد، دارای علم حضوری بیشتر و شدیدتر، و در نتیجه ارزش معرفت‌شناختی علم وی نیز بیشتر خواهد بود. علم حضوری موجودات مجرد، بنا بر فرض عقلی، به سه گروه تعلق می‌گیرد: ۱. به علت یا علل خود که در رأس آنها خداوند

سبب‌هاست؛ ۲. به خود و ویژگی‌های خود؛ ۳. به معلول‌های خود که در مرتبه‌ای پایین‌تر از خود آنها قرار دارند.

موجودات مثالی و نفوس انسی و جنی و حیوانات و گیاهان و جمادات نیز در مراتب بعدی علم حضوری از حیث ارزش معرفت‌شناختی قرار دارند. در نتیجه هرچه مرتبه وجود پایین‌تر باشد، شدت علم حضوری و خودنمایی کاهش می‌یابد و در نتیجه ارزش این علم نیز کمتر می‌شود. چنان‌که می‌بینیم، این امر ناشی از ضعیف شدن وحدت و بیشتر شدن کثرت است؛ تا جایی که وقتی به عالم ماده و جسم می‌رسیم، بیشترین کثرت و کمترین وحدت حاکم است و در نتیجه ضعیف‌ترین نوع علم حضوری نیز در همین موجودات و همین عالم تحقق دارد. این ضعف به قدری جدی، و آن کثرت به قدری شدید است که اغلب فیلسوفان، مخالف وجود علم حضوری در چنین موجوداتی‌اند. البته با توجه به اینکه در موجودات عالم ماده نیز به هر حال اندک وحدتی را می‌توان سراغ گرفت، و آنها کثرت محض نیستند، می‌توان گفت در این‌گونه موجودات نیز ولو اندکی، خبر از ملاک علم حضوری هست. بنابراین در این موجودات نیز علم حضوری محقق است و ارزش معرفت‌شناختی در آنها نیز درخور طرح خواهد بود. باید یادآور شویم گرچه کثرت در عالم جسم و ماده شدید است، وحدت نیز در آن حاکم است؛^(۱۱) چراکه بر پایه اصالت وجود و تشکیک در آن، کثرت بدون وحدت نیست و اساساً کثرت با همان امر واحد، یعنی وجود پدید آمده است؛ لذا نمی‌توان پای وحدت را به طور کلی از عالم ماده و موجودات مادی قطع کرد. ضمن آنکه امتداد داشتن و در نتیجه اجزای بالقوه داشتن، هرگز منافاتی با وحدت جسم ممتد ندارد؛ زیرا چنان‌که پیداست، این اجزا بالقوه‌اند و وحدت اتصالی آنها هرگز از بین نرفته است.^(۱۲)

ممکن است در اینجا اشکال شود که لازمه تساوق علم و وجود این نیست که علم در همه مراتب وجود محقق باشد؛ زیرا صفات وجود دو دسته‌اند: برخی در همه مراتب موجودند، و برخی تنها در مراتب خاص. برای نمونه وحدت از صفاتی است که در همه

مراتب وجود محقق است، اما علیت و وجودبخشی، ویژه مراتب مجردند. شاید علم نیز از سنخ صفاتی باشد که تنها در مراتبی ویژه تحقق دارند.^(۱۳)
در پاسخ می‌توان گفت:

اولاً چرا علم مانند وحدت نباشد؟ زیرا علم در جایی تحقق می‌یابد که حضور و حصول باشد و حضور و حصول، در همه مراتب وجود محقق است؛
ثانیاً وقتی اصالت وجود و تشکیک تنازلی و رقیقه بودن مراتب پایین وجود نسبت به مراتب بالای آن را که حقیقه هستند، پذیرفته باشیم، لاجرم صفات مراتب بالاتر در مراتب پایین‌تر نیز در حد همان مرتبه پایین حضور خواهند داشت و در این بین فرقی بین وحدت و علم و حضور و علیت و وجودبخشی نیست؛ یعنی بر پایه این اصول، حتی موجودات مادی نیز وجودبخش‌اند، اما در پایین‌ترین حد. تنها در مرز وجود و عدم است که وجودبخشی پایان می‌یابد. مصداق وجودبخشی موجودات مادی، آثاری هستند که از آنها ظاهر می‌شوند. به عبارت دیگر، چنان‌که عالم و آدم تجلی خداوندی‌اند، آثار موجودات مادی نیز تجلی آنها‌یند و این امر را می‌توان مصداق وجودبخشی و علیت آنها دانست.

لوازم معنای مورد قبول از ارزش معرفت‌شناختی

با توجه به اینکه ارزش معرفت‌شناختی به صورت عامی معنا می‌شد و حقیقت داشتن، که به معنای مطابق با واقع بودن است، تنها به علم حصولی اختصاص می‌یافت، اکنون باید دید این معنای جدید چه لوازم و پیامدهایی دارد. به اغلب این پیامدها در لابه‌لای بحث‌ها اشاره کردیم؛ اما به جهت اهمیت آنها و تفاوت درخور توجهی که با لوازم معنای شایع دارند، این لوازم را جداگانه ذکر، و توضیحاتی درباره آنها ارائه می‌کنیم.

ملاک تحقق ارزش معرفت‌شناختی

بر اساس معنای شایع ارزش معرفت‌شناختی که عبارت از حقیقی بودن یک معرفت و

مطابق با واقع بودن آن است، تنها معرفت‌های تصدیقی قابلیت ارزش معرفت‌شناختی را دارند؛ زیرا در این‌گونه معارف است که امکان مطابقت با واقع مطرح می‌شود؛ اما بر اساس معنای عامی که ما ارائه کردیم، هر آنچه از سنخ علم باشد، ارزش معرفت‌شناختی خواهد داشت. البته چون علم، انحا و اقسام گوناگونی دارد، ارزش معرفت‌شناختی نیز در هر کدام متفاوت خواهد بود. برای نمونه ارزش معرفت‌شناختی تصورات، عبارت است از حکایت بالذات آنها، و ارزش معرفت‌شناختی تصدیقات، عبارت است از مطابقت آنها با واقع. ارزش معرفت‌شناختی قضایای کاذب، با توجه به اینکه به هر حال این‌گونه قضایا نیز در ذیل علم به معنای عام مندرج‌اند، عبارت است از حکایت آنها از محکی‌هایشان؛ همان‌گونه که هر تصویری از محکی خود حکایت دارد. به بیان دیگر، قضایا دو گونه حکایت دارند که یکی همواره ارزشمند است و دیگری در صورت مطابقت با واقع ارزشمند تلقی می‌شود:

حکایت اول، حکایتی است که قضیه از آن جهت که مانند هر تصور دیگری صورتی ذهنی است و به هر حال ذاتاً حاکی از محکی خود است، دارد، و خطا و عدم مطابقت در این حکایت بی‌معناست؛

حکایت دوم از آن جهت است که قضیه، بر خلاف تصور، نسبت به محکی خود حکمی نیز صادر کرده است و از این دیدگاه ممکن است صادق یا کاذب باشد.^(۱۴) با توجه به این دو حکایت، می‌توان گفت قضایای کاذب به اعتبار حکایت اولشان ارزش معرفت‌شناختی دارند؛ اما به اعتبار حکایت دومشان فاقد ارزش‌اند. سرانجام اینکه ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری، عبارت است از خودنمایی آن.

ارزش معرفت‌شناختی و عدم آن به صورت هم‌زمان

در معنای خاص ارزش معرفت‌شناختی، امکان ارزشمندی و عدم ارزشمندی، هم‌زمان منتفی‌اند؛^(۱۵) زیرا همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، ارزش به معنای مشهور، تنها در قضایا و

تصدیقات، آن هم از حیث حکایت دوم مطرح می‌شود. بنابراین ادراک تصویری و علم حضوری، به این معنا ارزشمند تلقی نمی‌شوند. دست‌کم این مفهوم برای رساندن معنای ارزش علم حضوری یا تصورات، نارساست. به این ترتیب نمی‌توان گفت حکایت نوع اول قضایا نیز ارزشمند است و چون ممکن است قضیه با توجه به حکایت نوع دومش کاذب و فاقد ارزش معرفت‌شناختی باشد، پس نمی‌توان گفت یک چیز واحد می‌تواند هم ارزش معرفت‌شناختی داشته باشد و هم نداشته باشد. با این حال، با توجه به معنای عام ارزش، امکان چنین امری ثابت خواهد بود؛ یعنی چون در ادراکاتی همانند قضیه، دو نوع حکایت وجود دارد و حکایت اول همواره ارزشمند و حکایت دوم گاهی ارزشمند و گاهی فاقد ارزش است (بر اساس مطابقت و عدم مطابقت با واقع)، بنابراین می‌توان گفت ممکن است یک ادراک هم ارزشمند باشد و هم غیرارزشمند. البته روشن است که چنین امری به هیچ وجه تناقض نیست و این دو حکم، بر اساس دو حیثیت مجزا صادر شده‌اند و با هم قابل جمع‌اند.

ثبات یا عدم ثبات ارزش معرفت‌شناختی

هر معرفتی تا هنگامی که وجود دارد، دارای ارزش معرفت‌شناختی نیز خواهد بود؛ زیرا ارزشمندی به معنای عام آن، ذاتی معرفت است. در معنای ارزشمندی معرفت‌شناختی، گفتیم که واقع‌نمایی به معنای مطلقش که خودنمایی را نیز دربر می‌گیرد، معنای ارزشمندی معرفت‌شناختی است. از سویی می‌دانیم که واقع‌نمایی و انکشاف، ذاتی هر علمی است. بنابراین تا هنگامی که علمی وجود داشته باشد، این ویژگی را نیز خواهد داشت، و هرگاه علم از بین برود، واقع‌نمایی نیز از بین خواهد رفت. از بین رفتن علم حصولی به این است که نفس دارای صورت ذهنی، آن را از دست بدهد؛ اما از بین رفتن علم حضوری به این است که موجودی که عین علم است و خودش برای خودش یا برای دیگری حاضر است، معدوم شود.

نکته درخور بیان دیگر دربارهٔ ثبات یا عدم ثبات علم، تغییر و تحولی است که در آن رخ می‌دهد و بر این اساس می‌توان به نوعی عدم ثبات در علم قایل شد. در لازمهٔ بعدی اشاره خواهیم کرد که علم و در نتیجه ارزشمندی آن، پذیرای تکامل و تحول است و این تکامل یا تناقص به صورت تدریجی و دفعی، هر دو امکان‌پذیر است. در چند سطر پیش به تغییر دفعی اشاره کردیم. اکنون می‌گوییم چون علم حصولی بازگشت به علم حضوری دارد و علم حضوری امری وجودی و عینی است و برخی از علوم حضوری، موجوداتی متغیرند، بنابراین می‌توان گفت برخی از علوم متغیرند. به عبارت دیگر، چون موجودات مادی و جوهر نفسانی، همواره در حال تغییر و حرکت‌اند و حرکت جوهری چیزی جز این نیست، و از آنجا که موجودات مادی، دست‌کم معلوم حضوری علت‌های هستی‌بخش خود هستند و نیز جوهر نفسانی علم حضوری به خود دارد، پس نفس علم حضوری خود و علت‌های هستی‌بخش خود است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که برخی از علوم حضوری و به طور کلی برخی از علوم، ذاتاً در حال حرکت جوهری و تغییرند.

تحول و تکامل در ارزشمندی

بر اساس معنای شایع ارزش، که همان حقیقت داشتن و مطابق با واقع بودن است، تحول و تکامل در ارزش معرفت‌شناختی بی‌معناست؛ اما بر اساس معنای عامی که ما پیشنهاد کردیم، و متناسب با موضوع بحثمان ناگزیر از آن بودیم، این امر به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. نخست باید توجه کرد که برای در پیش گرفتن موضعی در این باره، باید اقسام گوناگون علم را از هم تفکیک کنیم. اگر مراد از ارزش، ارزشمندی علم حصولی تصدیقی باشد، چنان‌که گفته شد تکامل بی‌معناست؛ زیرا در این نوع ادراک، معنای تکامل این است که قضیهٔ صادق رفته‌رفته صادق‌تر، صحیح‌تر و حقیقی‌تر شود. روشن است که چنین چیزی ممکن نیست.^(۱۶) در بحث مطابقت با واقع، ادراک تصدیقی، یا مطابق با واقع هست و یا نیست؛ معنا ندارد که در صورت صادق بودن، صادق‌تر و در صورت

کاذب بودن، کاذب‌تر بشود. با این حال اگر مراد، علم حصولی تصویری یا حضوری باشد، تحول و تکامل ممکن است؛ زیرا علم حضوری، شدت و ضعف برمی‌دارد. از این‌رو هرچه علم حضوری شدیدتر باشد، میزان واقع‌نمایی و ارزشمندی‌اش بیشتر، و هرچه ضعیف‌تر باشد، این میزان کمتر خواهد بود. از آنجا که برخی از علوم حضوری، موجوداتی مجرد و صاحب اختیارند، همانند نفس انسان، می‌توانند در سایه حرکت جوهری اختیاری رشد کنند و شدت وجودی بیشتری یابند. بر این اساس می‌توان گفت برخی از علوم حضوری و به‌طور کلی، برخی از علوم، می‌توانند متحول و متکامل شوند. علم حصولی تصویری نیز حیثیت دیگر علم حضوری است؛ یعنی چنان‌که پیش‌تر گفته‌ایم، علم حصولی در حقیقت همان علم حضوری است که علاوه بر خودنمایی، دیگرنمایی نیز دارد. به این ترتیب، هرگاه علم حصولی‌ای که خودش علمی حضوری است، سعه وجودی یابد، علاوه بر تکامل خودنمایی‌اش، دیگرنمایی‌اش نیز تکامل خواهد یافت. می‌توان نفس آدمی را مصداق بارز چنین علمی دانست. نفس در سایه حرکت جوهری می‌تواند تکامل وجودی بیابد. در این صورت، هم خودنمایی‌اش بیشتر خواهد شد و هم دیگرنمایی‌اش. تکامل دیگرنمایی نفس بر این اساس استوار است که علم حصولی داشتن نفس، چیزی جز حاکی بودن خود نفس از اشیای بیرونی نیست. می‌دانیم که بر پایه دیدگاه صحیح، صورت‌های ذهنی، صورتی جوهری‌اند که نفس با آنها متحد می‌شود و اتحاد عاقل و معقول را رقم می‌زند. بنابراین صورت ذهنی و به اصطلاح علم حصولی، چیزی جز وجود توسعه‌یافته خود نفس نیست. لذا اگر بپذیریم که نفس سعه وجودی می‌یابد، باید بپذیریم که علوم حضوری و حصولی موجود به عین آن نیز سعه وجودی می‌یابند و این چیزی جز تحول و تکامل در علم نیست.

ممکن است گفته شود این توسعه وجودی در علم، توسعه‌ای هستی‌شناختی است و ربطی به حیثیت معرفت‌شناختی ندارد. در پاسخ می‌گوییم همان‌گونه که بارها گفته شد، حیثیت معرفت‌شناختی علم حضوری، منفک از حیثیت هستی‌شناختی آن نیست و هر

حکمی مربوط به دومی باشد، به اولی نیز ربط خواهد داشت. به عبارت دیگر، حیثیت معرفت‌شناختی علم حضوری، عبارت است از خودنمایی آن که دیگرنمایی برخی از علوم حضوری نیز ناشی از همین خودنمایی است و چون خودنمایی علم حضوری و بالتبع دیگرنمایی آن وصفی وجودی و به عین وجود علم حضوری موجود است، پس این دو حیثیت در خارج امری واحدند؛ گرچه ذهن ما به صورت تحلیلی آن‌دو را از هم جدا می‌کند. نکته پایانی در این باب، آن است که چون علم حصولی تصدیقی نیز گونه‌ای تصور است و تصدیق عبارت است از فهم صدق قضیه و فهم، گونه‌ای تصور است،^(۱۷) پس می‌توان حکم مزبور را بر این اساس به تصدیقات نیز سرایت داد و گفت: با توسعه وجودی نفس، تصدیقات وی نیز توسعه و تکامل می‌یابند. دقت کنیم که منظور از توسعه در تصورات و تصدیقات، افزوده شدن بر تعداد آنها نیست. گفته می‌شود که معلومات حصولی ما درباره اشیا خارجی، بر اثر شکل گرفتن قضایای جدید افزایش می‌یابند. این سخن پذیرفتنی است؛ اما منظور از سعه وجودی در اینجا این نیست؛ بلکه منظور از این توسعه، شدت یافتن تصور و تصدیق واحد است؛ یعنی چون تصدیق همان تصور است و تصور، همان علم حضوری، و علم حضوری تشدید می‌شود، پس علم تصوری و تصدیقی نیز تشدید می‌یابند.^(۱۸) همچنین منظور این نیست که مابین صدق و کذب مراتب گوناگونی برقرار است و علم تصدیقی در سایه تشدید، کم‌کم این مراتب را دارا می‌شود؛ به این معنا که وقتی ضعیف است اندکی صادق و اندکی کاذب است و وقتی شدید شد، به کلی صادق می‌شود، یا هنگام ضعف در برخی مصادیق صادق و در برخی دیگر کاذب است و وقتی شدت یابد، در همه مصادیق صادق می‌شود. به عبارت دیگر، آنچه منطبق فازی بدان معتقد است، مفاد سخن ما نیست؛ بلکه معنای تشدید در علم تصوری و تصدیقی این است که میزان فهم ما از امر فهمیده شده، اعم از آنکه تصوری باشد یا تصدیقی شدت می‌گیرد و شفافیت علم تصوری و تصدیقی تشدید شده، بیش از شفافیت پیشین آنهاست.

حدود ارزشمندی علم حضوری

یکی از مباحث مربوط به ارزشمندی علم حضوری، میزان آن از حیث شخصی و عمومی بودن است. شخصی یا عمومی بودن علم حضوری، به دو معنا به کار می‌رود. در یک معنا گفته می‌شود که علم حضوری امری وجودی و قائم به شخص، یا عین وجود عالم است؛ بنابراین انتقال‌پذیر به غیر نیست. به عبارت دیگر، علم حضوری، بر خلاف علم حصولی که وجودی ذهنی است، وجودی عینی و خارجی است؛ لذا نمی‌توان آن را همچون علم حصولی به دیگران منتقل کرد. بر این اساس گفته می‌شود معرفتی که از طریق علم حضوری حاصل می‌شود، شخصی است و قابلیت عمومیت یافتن ندارد. برای نمونه وقتی شخصی گرسنه است، آن را عیناً در درون خود می‌یابد و بدان علم حضوری دارد و نمی‌تواند آن را به دیگری منتقل سازد؛ در حالی که درباره مفهوم گرسنگی چنین محدودی در کار نیست. اشکال وارد بر این دیدگاه آن است که انتقال در هر علمی متناسب با همان علم معنا می‌یابد. علم حصولی از سنخ صورت ذهنی و مفهوم است؛ بنابراین انتقالش نیز توسط صورت ذهنی انجام می‌گیرد؛ اما علم حضوری از سنخ وجود خارجی و عینی است؛ بنابراین انتقال آنچنانی درباره اش معنا ندارد. باید دید علم حضوری برای دارنده آن از چه طریقی حاصل آمده است؛ از همان طریق برای فرد مقابل نیز امکان‌پذیر است. با این توجه روشن می‌شود که انتقال‌ناپذیری علم حضوری، به طور مطلق، پذیرفتنی نیست.

شخصی یا عمومی بودن علم حضوری، معنایی دیگر نیز دارد که مربوط به حوزه ارزش است. در این معنا، سخن این است که آیا ادراکی که از راه علم حضوری به دست آمده، و در واقع تبدیل به علم حصولی شده و به صورت قضیه بیان شده است، ارزش عام دارد، یا تنها برای شخصی که چنین علمی دارد ارزشمند است. برای نمونه، آیا وجدانیات که قضایایی برگرفته از علوم حضوری‌اند، ارزش عمومی دارند، یا تنها برای دارنده آن ارزشمندند؟ مکاشفات عرفانی که بخشی از علوم حضوری به شمار می‌آیند چگونه؟ ارزش عام دارند یا ارزش خاص؟ این پرسش درباره دیدگاهی که ارزش بدیهیات

اولیه را بر پایه علم حضوری توجیه می‌کند، نیز مطرح می‌شود. در نتیجه، پاسخ به این پرسش برای حل ارزشمندی سازمان معرفتی انسان، نقش حیاتی دارد.

کسانی که ارزش علوم حضوری را شخصی می‌دانند، معتقدند ابتدای بدیهیات اولیه بر علوم حضوری، باعث شخصی شدن ارزش آنها نیز خواهد شد؛ بنابراین از دیدگاه ایشان نباید این دسته از قضایا را به علم حضوری ارجاع داد؛ وگرنه کل سازمان معرفتی، ارزش شخصی می‌یابد و باب تفاهم یقینی بسته می‌شود. پیشنهاد ایشان برای اثبات ارزشمندی بدیهیات اولیه، همان سخن مشهور است که ارزشمندی این قضایا با فهم صحیح خود آنها تأیید می‌شود و نیازمند ارجاع به هیچ چیز دیگری خارج از ذات خود نیستند.

در بررسی این موضوع باید نکته‌ای را یادآور شویم. به گمان ما، چه بدیهیات اولیه را به علوم حضوری بازگردانیم و چه آنها را در ارزشمندی خودبسندگی بدانیم، درک ارزش امری شخصی است. منظور این است که میان ارزش داشتن یک معرفت به صورت ذاتی، و درک ارزش آن توسط یک شخص، تفاوت هست؛ یعنی ممکن است علمی ویژه فی حد ذاته صادق و لذا ارزشمند باشد، ولی گوینده گزاره‌ای حاکی از این‌گونه علم، ارزش معرفتی آن را درک نکند، با آن مخالفت ورزد و یا در آن تردید کند. انکار یا تردید چنین شخصی، موجب از بین رفتن ارزش حقیقی این معرفت نخواهد شد. این معرفت به هر حال صادق است؛ چه اعلان‌کننده آن، آن را بپذیرد و چه نپذیرد. بنابراین برای بررسی ارزشمندی یک علم، نیازی به دخالت دادن مفهوم عمومیت یا خصوصیت نیست؛ بلکه اساساً مسئله ارزش معرفت‌شناختی، امری دایر بین نفی و اثبات است که با توجه به خود معرفت معنا می‌یابد. یک معرفت، صرف نظر از دارنده آن و صرف نظر از اعتراف دیگران و یا انکار و تردیدشان، یا واقع‌نما هست و یا نیست. اگر واقع‌نما باشد ارزشمند، وگرنه بی‌ارزش است. بنابراین طرح این دو مفهوم، در ارزش معرفت، طرح مفاهیمی بی‌ارتباط با آن است. به عبارت دیگر، نسبت ارزش یک معرفت با عمومیت و خصوصیت، عدم تلازم و انفکاک است.

این حکم، هم درباره علم حصولی صادق است و هم درباره علم حضوری؛ یعنی اگر

کسی علمی حضوری داشته باشد، علم وی ارزشمند خواهد بود؛ حتی اگر هیچ‌کس ارزشمندی آن را نپذیرد. همچنین اگر کسی علمی حصولی مطابق با واقع داشته باشد، چنین علمی نیز ارزشمند خواهد بود؛ حتی اگر باز کسی آن را نپذیرد. از این رو باید گفت ارزش هر معرفتی، مطلق و به کار بردن تعبیر شخصی یا عمومی درباره آن، بی‌وجه است. البته می‌توان از شیوه‌های قبول‌اندن ارزش یک معرفت به دیگران سخن گفت؛ یعنی جست‌وجوی راه‌هایی که بتواند دیگران را با ما هم‌رأی کند، معقول است؛ اما دعوا بر سر اینکه آیا ارزش یک معرفت خاص است یا عام، اساساً بی‌مورد است. چنان‌که گفتیم این حکم، حتی در علوم حضوری نیز صادق است. وقتی شخصی گرسنه است و گرسنگی را با همه وجود درمی‌یابد، حتی اگر هیچ‌کس علم او را به گرسنگی نپذیرد، باز معرفت وی به گرسنگی بی‌ارزش نخواهد شد.

ممکن است اشکال کنند که پذیرفتن این دیدگاه موجب می‌شود ارزش بدیهیات اولیه نیز که بر پایه علوم حضوری تبیین می‌شوند، شخصی شود و باب تفاهم یقینی بسته گردد؛ زیرا تا به ارزش عام بدیهیات اولیه و گزاره‌هایی که از طریق آنها حاصل می‌شوند اعتراف نکنیم، نمی‌توانیم معرفت‌شناسی‌ای مورد قبول برای همه ایجاد کنیم.

در نقد این اشکال باید گفت: پذیرش دیدگاه مزبور شخصی شدن ارزش هیچ علمی را موجب نمی‌شود. مراد این است که ارزش معرفت، اساساً نه شخصی است و نه عمومی. ارزش معرفت چیزی نیست که مرتبط با درک‌کننده باشد، تا اگر همه آن را پذیرفتند ارزش عام، و در غیر این صورت ارزش شخصی داشته باشد؛ یا اگر معرفتی قائم به یک شخص بود (علم حضوری) ارزش آن شخصی و اگر چنین نبود (علم حصولی)، ارزش آن عام باشد. ارزش معرفت، بر اساس مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع در علوم حصولی و خودنمایی در علم حضوری، و به طور کلی با واقع‌نمایی، به معنای عامش تعیین می‌شود. بر پایه این معنا، سخن گفتن درباره ارزش عام و خاص، وجهی ندارد. آری، هر کس که خواهان درک حقیقت باشد، باید به او کمک کرد تا خود به درک آن دست یابد؛ در علم حضوری با فراهم آوردن شرایطی که موجب پیدایش علم حضوری برای دارنده آن شده، برای کسی که آن را دارا نیست و در علم حصولی با چیدن

مقدماتی که دارنده آن را به اذعان چنین علمی وادار ساخته، برای کسی که چنین علمی ندارد. بنابراین جان کلام این است که ارزش معرفت، مطلق است؛ چه حضوری باشد و چه حصولی. تنها «درک» ارزشمندی است که ممکن است میان همه شایع، یا ویژه برخی باشد. توجه به اختلافات در بدیهیات، مؤید این سخن است. با توجه به آنچه گفته شد، در تعیین ارزشمندی معرفت نباید به دنبال این باشیم که همه را بدان معترف کنیم. آنچه بر ماست این است که خود به درک آن موفق شویم و دیگران را نیز کمک کنیم تا به چنین درکی نزدیک شوند. در این صورت ممکن است ایشان نیز با ما هم‌رأی گردند. آگاه باشیم که درک ارزش یک معرفت، مقدمات بسیاری می‌طلبد که همگی آنها از سنخ معرفت نیستند. چه بسا امری روانی، اخلاقی و حتی مادی، مانع شود تا برخی انسان‌ها حقیقت را درک کنند.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که ارزش معرفت‌شناختی، اختصاصی به علم حصولی ندارد و با توسعه‌ای که می‌توان در معنای ارزشمندی داد، علم حضوری نیز وارد این داور می‌شود و برای خود ارزش معرفتی می‌یابد. در معنای مشهور ارزش معرفت‌شناختی، حقیقت داشتن و مطابقت با واقع به منزله ملاک ارزشمندی لحاظ می‌شد؛ اما با توسعه‌ای که در این مقاله بدان اشاره کردیم، واقع‌نمایی به معنای عام، ملاک ارزشمندی همه انواع معرفت‌ها خواهد بود و خودنمایی معنایی است که می‌تواند از ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری حکایت کند. به این ترتیب اولاً علم حضوری همانند هر علم دیگری دارای ارزش معرفت‌شناختی؛ و ثانیاً واژه مناسب برای حکایت از ارزشمندی آن، عبارت از خودنمایی است و ثالثاً چون خودنمایی، ذاتی علم حضوری است، لذا این علم همواره ارزشمند خواهد بود.

دقت در چنین معنایی نشان می‌دهد که این معنای ارزش، لوازم خود را دارد و با آنچه درباره ارزشمندی علم حصولی گفته می‌شود، متفاوت است. برای نمونه، بر پایه معنای مشهور، تغییر و تحول در ارزش یک معرفت محال می‌نمود؛ اما بنابر معنای پیشنهادی، در علم حضوری و حتی در علم حصولی می‌توان از تکامل یا تناقص سخن گفت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدتقی مصباح، *دروس فلسفه اخلاق*، ص ۴۵-۴۶.
- ۲- دقت شود که منظور از مطلوبیت، مطلوبیت شخصی نیست، بلکه در هر حوزه‌ای هدفی غایی وجود دارد که بر اساس ملاک‌های معرفت‌شناختی و جهان‌شناختی ویژه‌ای غایی بودن آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، آن‌گاه تأثیر امور مختلف در به دست آمدن آن هدف یا از دست رفتنش لحاظ شده و درجه ارزش و اعتبار آن امر تعیین می‌گردد. در ارزش معرفت‌شناختی نیز این امر حاکم است. هدف غایی معرفت‌شناسی به دست آوردن واقع است. هر معرفتی که موجب این امر گردد مطلوبیت و ارزش معرفت‌شناختی نیز خواهد داشت.
- ۳- اسرائیل اسکندر، *چهار پراگماتیست*، ترجمه محسن حکیمی، ص ۱۴۱؛ مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۱۵۷؛ محمدتقی مصباح، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ص ۲۴۷.
- ۴- مؤسدا، *شرح و تعلیقه صدرالمتألهین بر الهیات شفا*، به اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تصحیح، تعلیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، ج ۱، ص ۶۲۱؛ همو، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۶، ص ۱۵۰ و ۱۵۳.
- ۵- ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، در: مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۱۹۷.
- ۶- غلامرضا فیاضی، *درآمدی بر معرفت‌شناسی*، ص ۱۵۴-۱۵۵.
- ۷- ر.ک: همان، ص ۱۸۴؛ مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۹، ص ۲۲۶؛ نیز، ر.ک: حسن معلمی، *نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی*، ص ۲۲۶.
- ۸- ر.ک: محمد سربخشی، *چیستی و ارزش معرفت‌شناسی علم حضوری*، فصل دوم، ملاک علم حضوری.
- ۹- سید محمدحسین طباطبائی، *نهایة الحکمة*، مرحله دوازدهم، فصل پنجم، ص ۲۷۸.
- ۱۰- در لسان دینی از این امر به صورت‌های مختلفی تعبیر شده است. مثلاً، گاهی گفته می‌شود خداوند متعال از رگ انسان به او نزدیک‌تر است. گاهی تعبیر می‌شود که خداوند متعال بین انسان و قلب او حائل می‌گردد. این تعبیر نشان می‌دهند این سخن که علم خداوند به مخلوقاتش شدیدتر از علم آنها به خودشان است در لسان دین نیز پذیرفته شده است.
- ۱۱- در این باره، ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، در: مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۲۹۲.
- ۱۲- مؤسدا، *الحکمة المتعالیة*، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۷.
- ۱۳- محمد فنائی اشکوری، *علم حضوری سنگ بنای معرفت بشری و پایه‌ای برای یک معرفت‌شناسی و ما بعد الطبیعة متعالی*، ص ۱۱۷.
- ۱۴- غلامرضا فیاضی، همان، ص ۱۶۱-۱۶۲.
- ۱۵- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۱۶۲-۱۶۳.
- ۱۶- همان، ص ۱۶۷.
- ۱۷- مؤسدا، *رسالة تصور و تصدیق*، تصحیح محسن بیدارفر، فصل چهارم، ص ۳۱۸.
- ۱۸- در این باره، ر.ک: محمدتقی مصباح و دیگران، *میزگردهای معرفت‌شناسی*، میزگرد شانزدهم، بیانات استاد غلامرضا فیاضی.

منابع

- اسکفلر، اسرائیل، چهار پراگماتیست، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز، ۱۳۶۶.
- سربخشی، محمد، چیستی و ارزش معرفت‌شناختی علم حضوری، رساله دکتری، رشته فلسفه، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰.
- طباطبائی، سید محمدحسین، نهاية الحکمة، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- فنائی اشکوری، محمد، علم حضوری سنگ بنای معرفت بشری و پایه‌ای برای یک معرفت‌شناسی و مابعدالطبیعه متعالی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۵.
- فیاضی، غلامرضا، درآمدی بر معرفت‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
- ، ، دروس فلسفه اخلاق، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- ، و دیگران، میزگردهای معرفت‌شناسی، قم، (جزوه‌های کتابخانه مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی)، بی تا.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، ج ۶.
- ، ، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰، ج ۹.
- معلمی، حسن، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، قم، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
- ملّاصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)، رساله تصور و تصدیق، تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار، ۱۳۷۱.
- ، شرح و تعلیقه صدرالمتألهین بر الهیات شفا، به اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲.
- ، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.